

## بررسی مضمون هویت تحمیلی در *فرزند خاک*، اثر طاهر بن جلون

محبوبه فهیم کلام\*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

محمد رضا محسنی\*\*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۶/۱، تاریخ تصویب: ۸۹/۲/۲۸)

### چکیده

*فرزند خاک*، اثر طاهر بن جلون، نویسنده آفریقایی تبار فرانسوی است. در این اثر، بن جلون با تداعی خاطرات زادگاه خود و با حذف مرز بین واقعیت و خیال، رمانی می‌آفریند و دنیای آمیخته از هر دو عنصر را به خواننده عرضه می‌دارد. آن چه مایه موجودیت این رمان می‌شود، مضمون تراژیک آن است که مصداق زندگی عینی برخی از مردمان جوامع سنتی است. در این اثر، بن جلون به طرح موضوع جستجوی هویت در شخصیت داستان خویش که شباهت بسیاری به هموطنانش و جوامع شرقی دارد، می‌پردازد. او تنها به واگویه واقعیت‌های عریان جامعه پیرامونش در خلال داستان اکتفا نمی‌کند، بلکه آگاهانه هویت باختگی آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در این پژوهش، به موازات بررسی این مقوله، سعی شده است تا با تحلیل این اثر از حیث موضوع داستانی، شخصیت پردازی و نگاه انتقادی نویسنده به جامعه‌اش را بررسی کنیم و نتایج «هویت تحمیلی» و رویکرد نامناسب برخی از جوامع سنتی را به داشتن فرزند دختر را در خلال اثر مورد مطالعه قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: هویت، فرهنگ، جامعه سنتی، ارزش، استبداد، زن، نماد.

\* تلفن: ۰۲۱-۴۴۸۷۱۰۸۷، دورنگار: ۰۲۱-۳۳۹۶۰۸۵۴، E-mail: m-fahimkalam@ia-arak.ac.ir

\*\* تلفن: ۰۲۱-۴۴۸۷۱۰۸۷، دورنگار: ۰۲۱-۳۳۹۶۰۸۵۴، E-mail: mr-mohseni@ia-arak.ac.ir

## مقدمه

طاهر بن جلون (Tahar Ben Jelloun)، نویسنده آفریقایی تبار فرانسوی یکی از نام آوران و مبتکران عرصه ادبیات مدرن است. به دلیل مشترکات فرهنگی کشورهای عرب زبان با ایران، این نویسنده توانمند و آثارش به تقریب نزد ما ایرانیان شناخته شده است. او خالق آثار چونی مرد خسته (L'Homme rompu) چشمان شرمگین (Les yeux baissées)، خوشه‌های نگون بختی (Les raisins de la galère) و فرزند خاک (L'Enfant de sable) است که جوایز متعددی را به خود اختصاص داده است. بی‌شک جاودانه شدن نام و آثار یک نویسنده در گستره ادبیات، در گرو عوامل متعددی است که یکی از مهم‌ترین آنان، گزینش مضمون و هنر وی در پردازش و بیان مفاهیم بشری است. یکی از این مقولات، مسأله فرد و هویت فردی به ویژه نزد نویسندگان مهاجر در کشورهای غربی است. در اغلب آثار بن جلون نیز «جستجوی هویت» دستمایه ادبیات داستانی او قرار گرفته است. «بحران هویت و جستجوی خویشتن خویش، موضوعی است که از قرن شانزدهم، یعنی دورانی که اومانیزم، انسان را از ماهیت فردی خویش آگاه ساخت، مورد توجه نویسندگان فرانسوی بوده است.» (پژوهش زبان‌های خارجی، ۱۳۸۴، ش ۲۶) در ادبیات داستانی مدرن، به جای پرداختن به شرح حال گذشتگان، به زندگی قشری از جامعه امروز توجه می‌شود و بحران شخصیت و از هم گسیختگی هویت عینیت می‌یابد. از این رو فرزند خاک، اثر بن جلون را انتخاب کرده‌ایم تا ضمن برشمردن پاره‌ای از نوآوری‌های محتوایی، به رویکرد انتقادی نویسنده‌اش بپردازیم. این اثر برجسته ادبی او به عنوان شاخص دیدگاه‌هایش در تبیین نگرش وی به مقوله بحران هویت در عصر جدید است. بن جلون با تاثیر از وقایع دنیای عرب زبان آفریقایی که از سال‌ها پیش با آن آشنا بود، حاصل تفکرات خود را به شکلی خاص در این اثر ابراز کرده است. او به مضامین اجتماعی کشورش در قالبی عربی، دور از تعصبات قومی می‌پردازد و رویارویی افراد جامعه با شخصیتی دوگانه و دو هویتی، به مصادیق اصلی داستان او مبدل می‌شود. فرزند خاک از فاجعه‌ای سخن می‌گوید که با واقعیت‌های اجتماعی، زندگی خانوادگی و روح و روان، ارتباطی تنگاتنگ دارد. می‌توان گفت در دهه هشتاد، ادبیاتی به نام ادبیات مهاجرت در فرانسه شکل گرفت و برخی نویسندگان مهاجر به این کشور (مانند بن جلون)، با پرداختن به مسأله هویت در زنان، به معضلات فرهنگی زادگاه خود اشاره دارند.

نگاهی گذرا به آثار داستانی بن جلون، بیانگر این واقعیت است که رویکرد به فرهنگ زن، به عنوان بخشی از جهان بینی دوران فعالیت وی محسوب می‌شود. «زن» در این اثر برجسته او

با چهره‌ای متفاوت ظاهر می‌شود، به کلامی دیگر این اثر همچون آینه‌ای است که چهره زن را در جوامع سنتی باز می‌نماید. از آنجا که در گستره نقد ادبی، پژوهش قابل توجهی در این زمینه انجام نشده است، انگیزه‌ای در نگارنده این مقاله ایجاد کرد تا به این مقوله بپردازد. در مقاله حاضر برآنیم تا اثر ادبی - اجتماعی بن جلون را از حیث ویژگی‌ها و مضامین برجسته، عناصر آن و شخصیت پردازی مورد مطالعه قرار دهیم و خوانندگان را بیش از پیش با بینش انتقادی در دنیای داستانی این نویسنده مدرن آشنا سازیم.

### بحث و بررسی

۱- ویژگی‌ها و مضامین اثر: در گستره ادبیات، آثار بن جلون همواره سیری به سوی مضامین اجتماعی دارد. تبعیض نژادی، تبعیض جنسی، تحقیر، تنهایی، فقر و فساد از جمله درونمایه‌های برجسته آثار وی‌اند. غالب رمان‌های او به توصیف دنیای خاص مراکشی‌ها می‌پردازد که در آن، گاه سببیت و امور غیر انسانی اوج می‌گیرد و دنیای مردمانش را به دنیایی پوچ و بی معنا بدل می‌کند. دنیایی که در آن، نه راهی برای لذت بردن از لحظه‌های زندگی است، و نه راه گریزی برای نجات از این منجلاب. غالب آثار بن جلون به شیوه‌ای غیر مستقیم و نمادین، در خلال داستان، حقایق نه چندان خوشایند زندگی هموطنانش را به تصویر می‌کشد. چه آنان که در کشور خود بازمانده‌اند و با مشکلات عدیده فرهنگی همچون مردسالاری دست و پنجه نرم می‌کنند، چه آنان که به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند، به تنهایی و انزوا دچار شده و هویتشان رنگ باخته است.

*فرزند خاک*، داستان زندگی دختری است که توسط هفت نقال حکایت می‌شود. او هشتمین دختر خانواده است و پدر، شرمسار از دختر بودن او، با گزینش نام «احمد» برای او، چنین جلوه می‌دهد که فرزندش پسر است. ولی احمد «پسری با چهره دخترانه است.» (بن جلون ۳۱) از این رو او در زندگی با مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شود و تا قبل از مرگ پدر با هویت و شخصیت دوگانه و متناقض خود می‌جنگد. در رمان دیگر بن جلون «شب مقدس» (*La nuit sacrée*) که دنباله این داستان است، با مرگ پدر، «احمد» نام «زهرا» را برای خود بر می‌گزیند و هویت واقعی خود را فاش می‌کند.

اولین مرحله شکل‌گیری هویت، با نام نهادن بر کودک صورت می‌گیرد، ولی شخصیت داستان در برخورداری از هویتی واقعی محروم است و «من» انسانی او خدشه دار شده است. بنا بر نظریه فروید «هنگامی که «من» (ego) تحت شرایط تنش‌زایی مانند یک کشمکش درون

روانی قرار گیرد، چنان چه درد تحمل ناپذیر شود، «من» ناگزیر است از موجودیت خود در برابر این درد یا هر تهدید دیگری دفاع کند. (صنعتی ۲۷) مکانیسم دفاعی احمد برای فرار از این درد روانی «بی‌هویتی» و مطرح کردن خود به دو شکل نمایان می‌شود: ۱- گریز از خانه و ترک خانواده: «مرگ را به ماندن در محیط خانه ترجیح می‌دهم». (بن جلون ۱۱۱) و ترک خانه، محیط آکنده از دروغ و نیرنگ برای او به منزله «تولد دیگری است». (همان)

۲- میل به تخریب: احمد- زهرا دچار بحران هویتی است و می‌کوشد تا میله‌های زندانی را که پدر مستبدش برایش ساخته، در هم شکند، ولی از پس این مهم بر نمی‌آید و حس انتقام در او ایجاد می‌شود: «احمد- زهرا به دختر عموی لنگ خود، پیشنهاد ازدواج می‌دهد». (همان ۷۱)

غالب زنان داستان از داشتن نام محرومند و با اسمی عام از آنان یاد می‌شود؛ به طور مثال «اسیز» (Assise) به فراخور شغلش «حمامی» خطاب می‌شود. احتمالاً نام راوی مونث داستان، «فاطمه» نیز اسمی مستعار است. زنانی که جسورند و نقش محوری دارند، در حاشیه داستان‌اند: «ام عباس، پیرزنی است که قوانین را زیر پا می‌گذارد و نه تنها پسرش، بلکه همه مردان از او حساب می‌برند.» (همان ۱۳۱) زنان دیگر داستان سکوت اختیار کرده و آماده شنیدن فرمان مردان خویش‌اند. «با تولد احمد- زهرا، هفت دختر دیگر خانواده منزوی می‌شوند. پدر از آنها می‌خواهد همان احترامی را که برای او قایلند، برای برادرشان «احمد» نیز قایل باشند.» «دختران نگاهشان را به زمین دوختند و کلمه‌ای به زبان نیاوردند.» (همان ۳۰)

ام عباس بادیه نشین و اسیز شهرنشین، نمایانگر دو شیوه متفاوت زندگی‌اند. فصل مشترک آن دو، مجرد بودنشان است که قاطعیت و اعتبار شخصیتی به آنها می‌بخشد. می‌توان گفت زنان در این اثر سمبلیک، نماد قشرهای مختلف جامعه مراکش‌اند. این دو زن، یادآور معدود افراد جامعه‌اند که استقلال و قدرت خود را با عدم پذیرش سلطه دیگران به نمایش می‌گذارند. شخصیت زنان مطیع داستان، به ویژه احمد- زهرا، نماد اکثریت مردم مراکش‌اند که با فرمانبرداری از مردان جامعه، استقلال خود را از دست داده و از هویتی متزلزل و دوگانه برخوردارند.

گرچه تاریخ در این داستان هیچ رد پایی از خود بر جای نمی‌گذارد، ولی به نظر می‌رسد داستان در سال‌های بعد از جنگ (دوران کودکی بن جلون) اتفاق افتاده است، گرچه نشانه‌های زمانی - مکانی در آن به وضوح دیده نمی‌شود «شهری که دیواری آن را محاصره کرده است، کوچه‌های تنگ و تاریک‌اند... مردم از قدیم الایام کالاهایشان را می‌فروختند. همان کالاهای

همیشگی؛ ادویه‌های رنگی، نعلین، فرش، پتوهای ابریشمی و...» (همان ۱۹۵) همه این توصیف‌ها خواننده را به یاد «فس» (Fès)، زادگاه بن جلون می‌اندازد. البته در کتاب، نامی از مناظر زیبا و بناهای تاریخی مراکش ذکر نشده است، ولی روزی که نویسنده آن جا را ترک می‌کند، چنین توصیف می‌کند: «دستانم را که بر مجسمه مرمر وسط میدان گذاشتم؛ گویی با روز و روشنایی خداحافظی می‌کردم. با شهری پر از زیبایی و خاطره برای همیشه خداحافظی می‌کردم.» (همان)

نامه‌هایی که احمد- زهرا به خود می‌نویسد، بدون تاریخ و نشانه زمانی است، ولی به زبان عربی (زبان مادری بن جلون) نوشته می‌شود.

آن چه به این رمان بن جلون ارزش می‌بخشد، برخاستن آن از بستر واقعی زندگی اوست که با تخیلات و ذهنیات نویسنده درهم آمیخته است. به عبارت دیگر؛ *فرزند خاک* تلفیقی است از وقایع زادگاه او با تخیلاتش.

انتخاب اسامی خاص برای شخصیت‌های داستان نیز بر حسب تصادف نبوده است. «احمد»، از کنیه‌های پیامبر اسلام است و نام رایجی بین مسلمانان به شمار می‌آید. نویسنده با گزینش این نام در صدد است از شخصیت، فردی والا و دوست داشتنی بسازد. ولی بعد از آن که به هویت واقعی خود پی می‌برد، انتخاب نام «زهرا» برای او توسط یکی از راویان اتفاقی صورت می‌گیرد. «حروف آغازین اسامی او (به فرانسه)، معنایی را به ذهن خواننده متبادر می‌کنند. حرف «A» در ابتدای واژه «Ahmed» که نخستین حرف الفبایی است، بیانگر تمام امید و آرزوی شخصیت داستان در طول زندگی است. حرف «Z» که آغازگر واژه «Zahra» است، آخرین حرف از حروف الفباست و ترکیب دو نام «Ahmed- Zahra» برای قهرمان از او شخصیتی منحصر به فرد می‌سازد.» (کن پیرو ۱۳) «واژه Zahra در لغت به معنای زنی پاکدامن است، ولی شخصیت داستان به دلیل مشکلات هویتی و جنسی، گاه مرتکب اعمال دون شان انسانی شده و دستخوش یاس و حرمان می‌شود.» واژه Zahra در زبان تازی برگرفته از فعل *ظهر* است، به معنای پدیدار شدن. گزینش این نام برای شخصیت توسط نویسنده‌ای عرب زبان، از زندگی جدید با هویتی روشن و افق‌هایی نو نوید می‌دهد.» (کن پیرو ۱۴)

«آینه» یکی از واژگان نمادین است که بارها در رمان دیده می‌شود. آینه نماد شناخت است و به گونه‌ای آشکار کننده واقعیت آدمی. دو بعد جسمانی و روحانی انسان شبیه به آینه است: جسم انسان در تاریکی، همانند پشت آینه است و روح، همانند بخش روشن آن. دوره گردی شاید، مصرانه آینه‌ای جادویی به احمد- زهرا می‌فروشد: «این آینه جادویی

است. تو می‌توانی با آن هم صورت و هم سیرت را ببینی. می‌توانی آن چه را که دیگران قادر به دیدنش نیستند، ببینی. این آینه عتیقه هند است و زمانی متعلق به پادشاه مشرق زمین بوده که برای حل معماها از آن استفاده می‌کرده...» (بن جلون ۱۵۱-۱۵۰) به نظر می‌رسد نویسنده به افسانه جام جهان نما اشاره دارد که راز هفت فلک را نشان می‌دهد. «آینه جادویی» در ادبیات افسانه‌ای کهن وجود داشته است، ولی «آینه هند» در این رمان به حکمت آینه بزرگ بودیسم اشاره دارد که می‌توانست به گونه‌ای نمادین، ماهیت واقعی پدیده‌های جهان را بازتاباند، از این رو «وقتی احمد در آینه نگاه می‌کرد و چهره زنانه خود را می‌دید، از تناقض وجودی خود متفکر می‌شد و آرزوی مرگ می‌کرد. قبری موقت حفر می‌کرد تا با ریشه‌های زنده‌ای که زیر سنگ‌ها موج می‌زند، به داخل آن کشیده شود... او نباید خود را در آینه نگاه کند.» (همان ۴۴) نگاه کردن در آینه به معنای بررسی و تایید خود است و از آن جا که «خود» و هویت احمد خدشه‌دار شده است، ناچار است با واقعیت پنهان شده‌اش زندگی کند. احمد نماد مردم مراکش است؛ آنان نیز وقتی در آینه می‌نگرند، افرادی با چهره‌های متفاوت می‌بینند: عرب، آفریقایی، فرانسوی، اسپانیایی و یا ترکیبی از ملیت‌های مختلف و شاید برخی مانند احمد از نگرستن در آینه واقع‌نما گریزان باشند.

دنیایی که نویسنده در این رمان ترسیم می‌کند، شباهت بسیاری به صحنه تئاتر دارد: راویان در ابتدای داستان با نقل حکایت‌های خود، نمایشی عامیانه روی صحنه می‌آورند. پدر خانواده به مدت بیست سال نمایشی خیالی را کارگردانی می‌کند. در برخی صحنه‌ها شخصیت داستان نیز در نقش تماشاچی ظاهر می‌شود؛ به عنوان نمونه در صحنه‌هایی که در حمام شکل می‌گیرند، نقشی ایفا نمی‌کند، به دقت به تماشا می‌نشیند و با تعبیر خاص خود به نتایجی می‌رسد. برای مثال با دیدن خانم اسبیز که دلاک حمام است، چنین نتیجه می‌گیرد: «اسبیز در خانه، زن است ولی در حمام بسیار قوی است و نقش یک مرد را بازی می‌کند و این امر به دلیل محرومیت او از نرینگی است.» (همان ۷۲) روشن است که بازیگر اصلی این نمایش، «احمد- زهرا» است که خود نیز چنین می‌گوید: «خود را هسته اصلی نمایشی احساس می‌کردم که اجرای آن سال‌ها به طول انجامید. من شخصیت اصلی آن بودم و صحنه اجرای نمایش «خانه» بود. من زمانی به صحنه آمده بودم که نمایش به تراژدی مضحکی تبدیل شده بود. زمانی که خون با خنده آمیخته شده بود و احساسات من جریحه دار شده بود...» (همان ۱۱۴)

زبان حاکم بر داستان، زبان نشانه‌ها و سمبول‌هاست که این فرصتی به خواننده می‌دهد تا با نگاهی نو وارد گستره اندیشه نویسنده شود. این نوآوری در شیوه نگارش رمان توجه هر

خواننده‌ای را جلب می‌کند. سادگی زبان داستانی او از دیگر ویژگی‌های این رمان است. او با اکتفا به الفاظ ساده، پیچیدگی‌های فکری، روحی و روانی قشری از جامعه‌اش را به تصویر می‌کشد. حرکت و پویایی واژگان سبب می‌شود تا این رمان برای خواننده جذابیت داشته باشد. فرم و ساختار زبانی داستان از قابلیت‌های ارزشمند به فرد برخوردار است.

بن جلون با نوشتار داستانی خود می‌کوشد از یک سو صدای زجه‌های دخترهای را که از هویت اصلی خویش دور مانده است و با هویتی تحمیلی و نامی جعلی روزگار می‌گذرانند، به مخاطبان انتقال دهد و از سوی دیگر به شکلی نمادین غم کسانی را که به دلایلی چون فقر فرهنگی موطن خود، به سرزمین‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند و از زادگاه خود دور مانده‌اند، ترسیم کند. او برای دستیابی به این هدف، از نگرش خاص و موشکافانه خود بهره می‌جوید.

### ارزش‌های کذایی

این اثر، بحران و در هم شکستن ارزش‌ها را در خانواده‌ای آفریقایی به نمایش می‌گذارد. اما فراتر از ارجاعات متعدد به جامعه مراکش و از ورای موضوع دردناک تبعیض جنسی، با افشای ارزش‌های کذایی در ذهن افراد آن جامعه روبرویم.

شخصیت اصلی داستان از بدو تولد نقابی بر چهره دارد و به گمان پدر وی، این نقاب که موجب تغییر هویت جنسی اوست، ارزش وی را در جامعه بالا می‌برد. او بر این باور است که «زن بودن، یک ضعف طبیعی است که همه زنان به آن عادت کرده‌اند و مرد بودن هم، توهم و خشونت است که دلیل موجهی برای انجام هر کاری به شمار می‌آید.» (همان ۹۴)

مفاهیم اجتماعی از قبیل «خانواده»، «ازدواج» و «باورهای دینی» که تقریباً در تمام دنیا از ارزش خاصی برخوردارند، به واسطه کج فکری‌ها، خرافه پرستی و استبداد پدر خانواده فاقد اهمیت و ارزشند. خانواده، روابط میان اعضای خود را با دروغ و ریا اداره می‌کند. خواهران «احمد- زهرا» ناچارند او را به عنوان برادر خود بپذیرند و بی چون و چرا از او اطاعت کنند. ازدواج «احمد- زهرا» در هیات یک مرد با دختر عمویش نیز کذایی و دروغین است. می‌توان گفت؛ اساس خانه و خانواده از هم گسیخته است و نه تنها شخصیت داستان و خانواده او، بلکه عناصر دیگر داستان از جمله راویان گاه تخیل و ذهنیات خود را دروغین در قالب سرگذشت «احمد- زهرا» ارائه می‌دهند. بن جلون که از رنگ باختن هویت و در هیات و نقش دیگران ظاهر شدن بیزار است، در صدد است تا معیارها و ارزش‌های حاکم بر جامعه دروغین را اصلاح کند و جامعه آرمانی خود را در خلال داستان به خواننده بشناساند. از این رو این اثر

ادبی وی، بیان اعتراض به این ارزش‌های کذایی است که به شکل نمادین ظاهر می‌شوند. نویسنده محیط هولناکی از زشتی و پلشتی را تصویر می‌کشد و طغیان «احمد- زهرا» را علیه آن به نمایش می‌گذارد. با خوانش برخی از صحنه‌های فجیع داستان، می‌توان این اثر را از جمله مصادیق ادبیات پلید شهری (dystopian literature) دانست. «این ادبیات که در مقابل ادبیات آرمانشهری قرار می‌گیرد، آینده‌ای که برای جامعه‌اش تصویر می‌کند، شوم و بیمارگونه و سرشار از پلیدی است... در این آثار خصلت‌های پاک انسانی به پستی می‌گراید و جای خود را به رذالت‌ها می‌دهد و شر و پلیدی بر جامعه حاکم می‌شود.» (میرصادقی ۸-۷) رد پای این نوع ادبیات را می‌توان در نگاه انتقادی بن جلون به جامعه‌اش جستجو کرد.

انتظار «احمد- زهرا» با مرگ پدر به پایان می‌رسد. برداشتن نقاب از چهره واقعی‌اش، بیانگر رهایی و دستیابی به آزادی است و به گونه‌ای نشانگر خواسته و آرزوی دیرینه اوست که تمام نظام‌های غیر منطقی تدوین شده توسط جامعه و خانواده را زیر سوال می‌برد.

#### بررسی عناصر و شخصیت‌های داستان

مطالعه ویژگی‌های شخصیت از طریق «آن چه که می‌گوید، آن گونه که عمل می‌کند، آن چه که درباره‌اش می‌گویند و رفتاری که با او دارند، صورت می‌پذیرد.» (پاویس ۲۵۱) در *فرزند خاک* از زبان شخصیت داستان عباراتی می‌شنویم که نشانگر نفرت او از جامعه پیرامونش است. شخصیت محوری داستان «احمد- زهرا» است که می‌توان او را قربانی باورهای غلط جامعه دانست. شخصیت دیگر، پدر اوست که بر باورهای خود پیوسته اصرار می‌ورزد و برای نظر اطرافیان و نگاه مردم اهمیت قایل است. قبل از تولد فرزندش اعلام می‌کند «بچه‌ای که به دنیا می‌آید، حتی اگر دختر باشد، پسر خواهد بود.» (بن جلون ۲۱) از این رو با تکیه بر باورهای غلط خود که ریشه در نگاه سنتی دارد، با گزینش نام و هویت مردانه برای دخترش، سرنوشتی شومی را برای او رقم می‌زند. در جوامع سنتی، بسیاری از خانواده‌ها به فرزند پسر گرایش دارند. به اعتقاد آنان پسر موجب ماندگاری اسم خانوادگی و نسل آنان است، در حالی که فرزند دختر با ازدواج و رفتن از خانه پدری، موجب از بین رفتن ریشه‌های وراثتی و نام آنان است.

در اواسط داستان زندگی «احمد- زهرا» می‌بینیم که او نه تنها از این هویت باختگی رنج نمی‌برد، بلکه از این بابت که می‌تواند به واسطه مرد بودنش بر اطرافیان تسلط داشته باشد، به این هویت جعلی خو کرده است و به عقیده کن پیرو، منتقد فرانسوی «من دیگری را از آن



خود می‌سازد.» (کن پیرو ۴۹) ولی به محض رسیدن به مرحله بلوغ و ظهور مشکلات عدیده با جامعه پیرامونش، از پدر و تصمیمات احمقانه او سخت رنجیده خاطر می‌شود و رابطه او و پدر مبتنی بر تنفر می‌شود.

می‌توان گفت پذیرفتن دروغ و استبداد تحمیلی پدر، او را به سمت منجلابی از دروغ و ریا در جامعه سوق می‌دهد. «زمانی که او به هویت واقعی خود، زن بودن پی می‌برد، می‌کوشد امتیازاتی را که دیگر نمی‌تواند از آن‌ها برخوردار باشد، حفظ کند.» (بن جلون ۵۰)

شخصیت دیگر داستان، مادر «احمد- زهرا» است. او که در جامعه‌ای مردسالار یا به عبارتی در جامعه مذکر محور، زندگی می‌کند، خود را در حاشیه زندگی حس می‌کند. تصویر او برای خواننده بیگانه است، چرا که «شخص» بودن و «خود» بودن طبیعی خویش را انکار می‌کند. وجود و هویت او تنها در مقابل همسرش معنا می‌یابد و تحت نفوذ زبان و مغلوب معیارها و ارزش‌های همسر است: «تو زن خوبی هستی، چون مطیع و فرمانبرداری، ولی هفت دختر به دنیا آورده‌ای، مطمئناً نقصی داری. وجودت نمی‌تواند پذیرای یک فرزند پسر باشد. کاری از دست تو ساخته نیست.» (همان ۲۲-۲۱)

«اگر بتوانی فرزند پسری به دنیا بیاوری، مادر واقعی خواهی بود، یک شاهزاده... البته اگر بچه‌مان دختر باشد، باز هم پسر خواهد بود. با قابله هم صحبت کردم، مبلغی به او می‌دهم تا راز ما را فاش نکند.» (همان ۲۲)

مادر «احمد- زهرا» با پذیرفتن تصمیم خودسرانه و مستبدانه همسرش، نه تنها تسلیم باورها و ارزش‌های کذایی وی می‌شود، بلکه نمی‌تواند پرده از راز درون خود برداشته، ارگان‌ها و عناصر واقعی شخصیتی خود را مطرح سازد. زیرا تفکر او مبتنی بر الگوهای متزلزل جامعه است.

می‌توان گفت این اثر، نگاه تحقیرآمیز جامعه مراکش و بسیاری از جوامع شرقی به «زن» و «زن بودن» را از بدو تولد تا مادر شدن نشان می‌دهد و کثرتی‌های آن را نقادانه به تصویر می‌کشد. گرچه بن جلون در ظاهر، پیکان حملات خود را متوجه مردان مستبد می‌کند و با تغییر هویت جنسی قهرمان داستان به مرد، مشکلات و نگاه غریب جامعه به وی را منعکس می‌کند، ولی با تاملی دقیق، این اثر او عمیق‌تر جلوه می‌کند. در این داستان نمادین، نقش نویسنده رهبری حرکتی است علیه هویت تحمیلی و هویت باختگی. او به غایت و بی‌کم و کاست از تمام امکان‌های کلام و اصناف بیان بهره می‌برد تا مشکلات فرد هویت باخته در جامعه و نتایج هویت باختگی را ترسیم کند. بنابراین این اثر به واگویه واقعیت‌های آشکار

اجتماعی می‌پردازد که گاه نویسنده آن را با رنگ خیال می‌آزاید.

هفت نقلی که در طول داستان، سرگذشت «احمد- زهرا» را نقل می‌کنند، از دیگر عناصر سازنده داستان‌اند. از آن جا که نقالان، روایت داستان زندگی شخصیت را به عهده دارند، می‌توان آنان را راوی قلمداد کرد. هر یک از راویان با تکیه بر باورهای خود، سرگذشت «احمد- زهرا» را روایت می‌کنند. نویسنده با بکارگیری راویان متعدد، نگاه‌های متفاوتی را به زندگی شخصیت داستان با هویت جعلی نشان می‌دهد. «تنوع در زاویه‌های روایت، شگردهای گوناگونی است که نویسنده با کاربرد آن‌ها، زاویه ارتباطش را با مخاطبان تعیین می‌کند. هر داستان، گفت‌وگویی است بین نویسنده و مخاطبان او. بر مبنای این اصل، نیاز رابطه بین نویسنده و مخاطبان در طبیعی‌ترین و کاراترین صورت انجام پذیرد. راوی به عنوان عنصری داستانی، شگردها و ابزار برای رسیدن به این هدف در اختیار دارد.» (محمدی ۲۴۹)

نخستین راوی، مردی جنوبی است که مبهم سخن می‌گوید. او برای خود، ضمیر اول شخص به کار نمی‌برد و فقط به توصیف ظاهر یک «مرد» می‌پردازد. طبق نظریه ژرار ژنت، این راوی با استفاده از زاویه دید درونی، حکایت داستان را بر عهده می‌گیرد. (ژنت ۲۰۶) ولی راوی از یک سو شاهد عینی ماجراست و از سوی دیگر همه موارد مربوط به شخصیت را با احتمال بیان می‌کند: «چهره عجیبی دارد. احتمالاً با او بدرفتاری شده است. شاید هم در چهره‌اش بتوان آثار جراحی عمیق را دید...» (همان ۷) تردید راوی در بازگویی حکایت و عدم وجود گیومه در نقل قول‌های مستقیم توسط او، خواننده را در ابهام فرو می‌برد. نوع نگارش و شیوه بازگویی داستان توسط نویسنده در این بخش از اثر، طرح کلی «حکایت» (Conte) را نشان می‌دهد. بر اساس نظریه پرپ (Propp) «حکایت از خلا و محرومیت سرچشمه می‌گیرد.» (پرپ ۳۲) در این اثر نیز قهرمان از داشتن هویت محروم است. دومین راوی، مرد جوان خوشرویی است که تمام اظهاراتش خیالی جلوه‌گر می‌شود. او داستان خانواده مهاجری در فرانسه را برای خواننده بازگو می‌کند.

سومین راوی، زنی جوان و زیباروست. او به دوره پیش از اسلام که اعراب جاهل دختران خود را زنده به گور می‌کردند، اشاره می‌کند و عدم پذیرش این امر توسط اسلام را یادآور می‌شود. گرچه کلامش منسجم و پیوسته است، ولی او نیز در حکایت سرگذشت شخصیت داستان ناموفق است. این سه راوی دانایان از سه راوی دیگرند و کلامشان تحت تأثیر فرهنگ و باور مذهبی آنان شکل می‌گیرد.

گروه «سالم، عمر، فاطمه» سه راوی دیگر داستان‌اند که به بداهه سرایی روی می‌آورند و

غالب وقایعی را که نقل می‌کنند، ارتباطی با زندگی شخصیت داستان ندارد. سالم، پسر برده‌ای است که از سنگال آمده است. او بیش از آن که سرگذشت «احمد-زهر» را نقل کند، به بازگویی تجربیات شخصی و رنج‌های خود می‌پردازد. در داستانی که او حکایت می‌کند، قهرمان در پی هویت زنانه خویش است، ولی ناکام می‌ماند و از آن پس در صدد کامجویی در زندگی است. جایگاه شخصیتی «احمد-زهر» در روایت او تنزل می‌یابد: «او به حیوان سیرکی مبدل می‌شود که در یک قفس به نمایش گذاشته شده است.» (همان ۱۴۲) او تنها راه گریز از فلاکت و فساد را مرگ «احمد-زهر» می‌داند.

پنجمین راوی، «عمر» از سرگذشت «احمد-زهر» بهره می‌جوید و جامعه آکنده از دروغ و ریا را مورد تحلیل قرار می‌دهد. او نیز همچون راوی قبلی، قهرمان را محکوم به نیستی می‌داند که باید خود را از انظار پنهان کند.

«فاطمه» ششمین راوی داستان است که با تفکرات و بینش زنانه خود، داستان زندگی قهرمان را با ظرافتی خاص نقل می‌کند. او پیوسته با شخصیت داستان همذات پنداری می‌کند. «من هم یک زنم، اگر پدری مانند پدر «احمد» داشتم، شاید الان من محور این داستان بودم» (همان ۱۷۰) او جامعه‌ای پدرسالار را به تصویر می‌کشد که زن در آن حق حیات ندارد. زن بودنش زمینه را برای وی فراهم می‌کند تا حکایتی متفاوت از دیگر راویان نقل کند. فاطمه یکی از عناصر داستانی مورد علاقه بن جلون است. او گرفتار جسمی بیمار است، ولی باهوش و خردمند است. نویسنده با به صحنه آوردن زنی چون فاطمه، جدایی بین جسم و روح را نشان می‌دهد. این راوی، نقاب را از چهره احمد بر می‌دارد و برای او فرصتی فراهم می‌کند تا بر اوضاع حاکم بر سرنوشتش بیاندیشد. گفته‌های «احمد-زهر» به دختر عمویش، این راوی را به تفکر وا می‌دارد: «من همیشه می‌دانستم تو کیستی. تو مثل منی. خواهرم، به همین دلیل آمدم در کنار تو بمیرم. ما هر دو در اعماق چاهی خشک، دور از نگاه‌های پر از عشق و محبت به دنیا آمده‌ایم. ما پیش از آن که ناقص باشیم، زنیم. شاید هم ناقصیم، چون زنیم... رنج ما مشترک است...» (همان ۸۰)

در شاهد مثال بالا، «چاه» نمادی از نیستی و عدم است. از این رو بیانگر تمایل مشترک شخصیت، دختر عمویش و ششمین راوی داستان به مرگ است.

مرد عمامه آبی که در آخرین فصل داستان پدیدار می‌شود، آخرین راوی است. او درباره قهرمان داستان مطلبی بازگو نمی‌کند و معماگونه داستان را پی می‌گیرد: «صدای خنده مرگ را می‌شنیدم. مرا مسخره می‌کرد. من پرت و پلا می‌گفتم. لکنت گرفته بودم. دیگر راوی داستان

نبودم، بازیچه‌ای در دستان مرگ بودم... یک شب، مرگ در هیات یکی از شخصیت‌های داستان «احمد-زهره» ظاهر شد و مرا به خیانت در رازداری متهم کرد. احساس بدبختی می‌کردم. رازی را عنوان کرده‌ام که دیگر نمی‌توانم در مقابل مردم ظاهر شوم» (همان ۲۰۲) از فحوای کلام این راوی چنین بر می‌آید که نویسنده به جای آخرین راوی، ایفای نقش کرده است. اشاره به سرنوشت شخصیت‌ها و راویان داستان در آخرین فصل، نیز مبین این نکته است. او باورهای خود را در تصوراتش عینیت می‌بخشد و آینده شخصیت‌های مثبت و منفی را در دنیای پس از مرگ بازسازی می‌کند. «در آن دنیا بودم. فاطمه، راوی داستان را دیدم. ظهر جمعه بود. دیگر بیمار و رنجور نبود. سالم و شاد بود. همه وجودش گلباران بود. کفنش شبیه لباس عروس بود و سالم بود، فقط کمی خاک روی چین‌های آن دیده می‌شد...» (همان ۲۰۵)

«در قبرستانی بودم که مردگان را برهنه به خاک سپرده بودند. پدر احمد را دیدم. او مرا حبس کرد و از من خواست تا داستان را به گونه‌ای دیگر تعریف کنم. وضعیت خوبی نداشت. احتمالاً در آستانه در ورودی جهنم بود. همسرش هم پشت سرش بود و مدام آب دهانش را بر زمین می‌انداخت...» (همان ۲۰۴)

راوی - نویسنده کلید داستان را به خواننده می‌دهد و با خواندن قرآن بر سر مردگان، راهی بیابان‌های جنوب می‌شود و این شیوه‌ای برای پایان ظاهری داستان است. پر واضح است که بن جلون خسته از دنیای دروغ و ریا، در بیابان در جستجوی آرامش و پاکی است و خاک بیابان برای او تداعی کننده این پاکی و خلوص است.

### نتیجه

می‌توان گفت درونمایه‌ای که بر تمام آثار و نیز بر زندگی بن جلون سایه افکنده است، مقوله «هویت» است. وی با بهره‌گیری از راویان متعدد که هر یک به زعم خود، داستان بحران هویت دختری را نقل می‌کنند، توجه همگان را به سمت شناخت هویت انسانی سوق می‌دهد. او هنرمندانه نگاه خواننده را به سمت چگونگی روایت داستان توسط راویان، نوع نگاه و اندیشه فرد هویت باخته به دنیای پیرامونش معطوف می‌سازد. گر چه نویسنده می‌کوشد تا استبداد، سببیت و رفتار ناهنجار قشری از جامعه با دختران را با زبانی بسیار ساده به نگارش درآورد، ولی فراتر از آن، این داستان نمادین، زندگی آن دسته از مراکشی‌ها را که دچار بحران هویت شده‌اند، به تصویر می‌کشد. «احمد-زهره» نماد مردم مراکش است که با پذیرفتن فرهنگ و آداب و رسوم فرانسه، گر چه از موقعیت و رفاه مادی بهتری برخوردار شده‌اند، اما

گاه فرهنگ بومی آنان در تقابل با فرهنگ فرانسوی قرار می‌گیرد. به کلامی دیگر؛ بن جلون در این رمان با رویکردی انتقادی، وضعیت سخت اجتماعی آفریقایی‌ها و باور آنان به ارزش‌های کذایی را به نحوی خیره‌کننده به نمایش درآورده است. توجه وی به اوضاع نابسامان اجتماعی با لحنی انتقادآمیز، اثر ادبی او را در وادی ادبیات پلید شهری قرار می‌دهد.

نگاه کابوس‌وار نویسنده به اجتماع آشفته پیرامونش از تعصب وی به زادگاهش، به «هویت» و «من انسانی» نشأت می‌گیرد. داستان *فرزند خاک*، داستانی بومی است که در آن، محیط، فرهنگ و شیوه زندگی مراکشی‌ها استادانه وصف می‌شود و تحلیل این اثر، به مثابه شناخت بخشی از تاریخ علوم اجتماعی و فرهنگی کشور بن جلون است. گرچه اغلب داستان‌های وی در زمره آثار نویسندگانی است که خود را متعلق به هیچ سرزمین یا تاریخی نمی‌دانند، ولی پر واضح است که او از وقایع زادگاهش برای نوشتن این رمان بهره می‌برد و با تلفیق واقعیت و افسانه شکل نوینی از داستان‌نویسی را ارائه می‌دهد. دستیابی بن جلون به زبان مشترک واقعیت و تخیل موجب شده است تا این داستان با رویکردی جهان‌شمول به این امر، مخاطبینی با سلايق مختلف و فرهنگ‌های گوناگون داشته باشد.

با تحلیل این اثر می‌توان چنین استنباط کرد که عینیت‌گرایی، رکن اساسی داستان‌پردازی بن جلون است، زیرا می‌توان برای غالب شخصیت‌های داستانی او ما به ازای بیرونی در جوامع سنتی یافت. او از سرکوب احساسات آزیخواهانه، استبداد در خانواده، پدرسالاری و دخترکشی رنج می‌برد و رنج خود را در تصویر سیاهی از جامعه کشورش نشان می‌دهد. او به خوبی جامعه سنتی، شیوه زندگی، افکار باطل برخی از آنان، خرافه‌پرستی و بسیاری از جنبه‌های دیگر آن را می‌شناسد، از این رو در اثر داستانی خود آنان را به باد انتقاد می‌گیرد. فرد هویت‌باخته در کسوت یک زن در داستان ظاهر می‌شود که در بدو تولد، هویتی دروغین به او تحمیل شده است و به عبارت دیگر «من» دیگری را به یدک می‌کشد؛ از این رو با مشکلات متعددی نه تنها در رفتار با دیگر زنان، بلکه با مردان جامعه خویش دارد. با بررسی مضمون هویت تحمیلی در *فرزند خاک*، نگارنده مقاله چنین نتیجه می‌گیرد که به رسمیت نشناختن زنان به عنوان نیمی از جمعیت افراد در برخی جوامع سنتی نه تنها موجب سرخوردگی، انفعال، عدم استقلال و بی‌هویتی آنان می‌گردد، بلکه جامعه ساختاری بیمارگون می‌یابد و پیوند سالم و انسانی بین دو مجموعه زن و مرد برقرار نمی‌شود.

بن جلون به عنوان نویسنده‌ای مدرن و پیوند دهنده سنت‌های فرهنگی و ادبیات مدرن، با طرح مضامین کهن در قالب داستانی سمبلیک و مدرن، ترکیب هماهنگی از عناصر متضاد ارائه

می‌دهد که این امر از جمله ابداعات او در خلق رمانی مدرن است.  
فرزند خاک، از جمله آثاری است که پویایی نثر و رویکرد نوین آن به مقوله «هویت  
تحمیلی» موجب شده است، مورد توجه جامعه شناسان و منتقدان ادبی قرار گیرد.

### **Bibliography**

- Alavi, Farideh. (1384/2005). *Dar jostejuye huviat khish dar jooyande tala*. Tehran: Pazhuheshe zabanhaye khareji.
- Ben Jelloun, Tahar. (1985). *L'Enfant de sable*. Paris:Seuil.
- Genette, Gerard. (1972). *FiguresIII*. Paris: Seuil.
- Kohn-Pireaux, Laurence. (2000). *Etude sur Tahar Ben Jelloun*. Paris:Ellipses.
- Mirsadeghy, Jamal wa Meimanat. (1998/1377). *Wajeh namehey honare dastan nevisy*. Tehran: Ketabe mahnaz.
- Mohammadi, Mohammad Hadi. (1378/1999). *Ravesh shnasye naghde adabyate koodakan*. Tehran: Soroush.
- Pavis, Patrice. (1997). *Dictionnaire du théâtre*. Paris: Dunod.
- Propp, Wlladimir. (1970). *La morphologie du conte*. Paris: Seuil.
- Sanati, Mohammad. (1382/2003). *Tahlilhaye ravanshenakhti dar honar va adabyat*. Tehran: Markaz.